

جایزه صلح نوبل: چگونه از دست ما ربنده شد؟ با اقتباس از جریده لمر



دکتور زمان ستانیزی

استاد الهیات و عرفان پوهنتون تحصیلات عالی پسیفیکا در کلیفورنیا

در اهدای جایزه صلح نوبل خدمات و زحمات یک نامزد بسیار ارزش دارد تا دیده شود که چرا یک نامزد خاص شایسته چنین امتیاز جهانی بوده میتواند. ولی بیشتر از شایستگی یک نامزد، مؤثریت این افتخار جهانی برای یک داعیه خاص تا چه حد در حل یک معضل و بحران سیاسی مؤثر بوده میتواند تا با استفاده از اهمیت جایزه صلح با جلب توجه جهانیان به شکل نقطه فشار بالای نقض کنندگان حقوق بشر آن تکلیف یا کاملاً حل شود یا اقل از شدت آن کاسته شود. تا به این ترتیب جایزه صلح خود وسیله گرایش از بحران جنگ به فضای صلح گردد.



مثلاً جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۶ به یک بانک بنگله دیش داده شد که در رفای عامه خدمت می کرد، در سال ۲۰۰۷ به یک سازمان حفاظت محیط اهدا شد تا توجه جهانیان را به بحران محیط زیست جلب کنند. در سال ۲۰۰۹ در آغاز دوره ریاست جمهوری براک اوباما، که هیچ دستاوردی برای صلح نداشت، لایق جایزه صلح شناخته شد تا در او انگیزه برای گرایش به طرف صلح در سیاست خارجی امریکا ایجاد کنند. در سال ۲۰۱۴ جایزه صلح نوبل را بدون هیچ دستاوردی در راه صلح به ملاله یوسفزی دادند تا توجه جهانیان را به افراط گرایی طالبان پاکستانی ضد تعلیم زنان و اطفال، که ملاله خود قربانی آن شده بود، معطوف سازند.

بنابراین آنکه شایستگی شخص نامزد برای این جایزه معیار مطرح است، جایزه صلح نوبل معمولاً برای اهداف بزرگتر اهدا میشود و آن وقایع و بحرانهای اندک که در راه صلح مشکل ایجاد می کنند، مانند نقض حقوق مدنی، داعیه سیاسی مشروع مردم، اعاده حقوق زنان و غیره.

در دو کشور افغانستان و ایران امروزی در سالهای اخیر حقوق مدنی زنان زیر سلطه استبداد مذهبی سنی و شیعه پامال می شوند. با این تفاوت که زنان افغانستان بدون شک در مقابل تحریمات، تعزیرات، و نا ملائمتیهای به مراتب بیشتر از زنان ایران امروز و زنان هر کشور دگر دنیا مواجه هستند. زنان افغان علاوه بر کشور خود در شرایط مهاجرت در کشورهای همسایه خصوصاً پاکستان و ایران امروزی بیشتر بار زجر و مشقت و آوارگی فراوان را می کشند.

در حالیکه زنان افغانستان با این ظلمت پنجه نرم می کردند، اعلان نامزدی خانم محبوبه سراج برای جایزه صلح نوبل برای صلح خواهان مایه امید بود، ولی برای جنگسالاران مایه تشویش آن هم در شرایطی که آنها از محیط امن و آرام بیرون کشور مردم را در داخل افغانستان به مقاومت علیه طالبان می گماشتند. در واقع کمپاین ضد کاندیدای خانم سراج برای جایزه صلح نوبل در صف و ستون همین مقاومت مسلحانه طرح ریزی شد که بعدها هوخواهان دگری هم به آنها پیوستند.

در سالهای اخیر دو خانم افغان برای جایزه صلح نوبل نامزده شده بودند، به هر دلیلی (شاید هم ارتباطات سیاسی و شخصی شان) در مراحل اول ارزیابی از لست حذف شدند. غیرپشتون بودن دو کاندید قبلی و پشتون بودن کاندید امسال فضای مسموم با هویت سازی و هویت بازی قومی زبانی افغانستان را بیشتر متشنج ساخت. خصوصاً اینکه امسال احتمال بدست آوردن جایزه صلح از طرف یک زن افغان در صدر امکان قرار گرفت.



به این سبب کاندیدای خانم محبوبه سراج از ابتدا در سیاست کشاکش هویتی افغانستان درگیر شد. افواها بر این بود که سیاسیون گمراه به سبب ناکامی دو کاندید قبلی زنان افغان غیرپشتون خواستند که یک زن پشتون این افتخار را نصیب شود، آن هم زنی که نواسه امیر عبدالرحمن خان باشد. این زنستیزان نقابدار برای اینکه به غیرت افغانی تظاهر کرده باشند و موضع گیری شان در مقابل یک زن هموطن در جامعه جهانی زن ستیزی پنداشته نشود، ماموریت تخریب و قتل شخصیت خانم سراج را به هواخواهان زن از میان خود سپردند و خود در عقب پرده عملیات را مدیریت کردند. این افواه زمانی به حقیقت پیوست که مخالفین کاندیدای خانم سراج با تأسف همه زنان غیرپشتون بودند.

تبلیغات سو و سلسله اتهامات ناموجه علیه خانم سراج مشغولیت تعدادی زیادی از افغان زنان غیرپشتون در اروپا گردید. چون مخالفین خانم سراج در گفتار و کردار او چیزی نیافتند، در مجالس و مصاحبه های مستقیم مطبوعاتی او را با مهارت در محاصره صحبت های تخریشی و فرسایشی در یک «بومبست» لفاظی سوال پیچ میکردند، تا اشتباهات لفظی، لگنت زبان، یا کمبود فصاحت او را «رسانه پی» سازند. از این راه هم به جای نرسیدن، ناچار از تاکتیک اتهام «جرم ارتباطی» یا *guilt by association* استفاده کرده، خانم سراج را به حمایت و لابیگری طالبان متهم ساختند.

از چند تن مخالف خانم سراج خواستم که حرف، عبارت، یا جمله از بیانات خانم سراج را با من در میان بگذارند تا اگر قناعت بخش باشند، من هم به صفت یک مرد فمینیست با آنها ببیوندم. هیچ سندی در مورد ارایه نکردند. معلوم می شود که ادعای لابیگری خانم سراج از طالبان بر اثبات (سند) استوار نه بود، بلکه بر استنباط (برداشت) بعضیها تعلق می گرفت. پس این ادعا نیست، بلکه یک اتهام است، آن هم در موردی که یا معنی لابیگر را نمی دانند، یا کاربرد آنرا، یا هر دو.

لابیگری مستلزم انعطاف پذیری است که در آن معامله داد و گرفت سیاسی مطرح باشد. مگر طالبان با ذهنیت متحجر دوره جاهلیت قبل از اسلام به لابیگر ضرورت دارند؟ آنهای که نه به افکار جهانیان ارزش قایل هستند، نه فتاوی علمای جهان اسلام را می پذیرند، و جز ساخته و بافته ذهن متحجر خود حتی پروای (آیات صریح قران) خدا را ندارند، چه رسد به لابیگری برای رعایت خاطر دگران (کافر). آنها با گروگان گرفتن یک ملت ۴۰ میلیونی بدون هیچ انعطاف و سازش جامعه جهانی را مجبور می سازند که کمکهای بشری خود را از روی ترحم به ملت اسیر افغانستان قطع نکنند.

خشونت و بدرفتاری طالبان با زنان افغان و وضع تحریمات و تعزیرات در افغانستان تنفر شدید در مقابل طالبان را ایجاد کرده. ولی به سبب کمکهای مرموز مالی و نظامی امریکا با طالبان از یک طرف و خستگی نیم قرن جنگ از طرف دیگر، مردم افغانستان برای حل مشکلات شان هر راه را جستجو می کنند، جز راه جنگ را.

خانم سراج هم همین راه را برگزید. او به خاطر پیشبرد امور خانه های امن زنان که مسئولیت آنها را به دوش داشت، عوض مقاومت رویاروی با طالبان، که در شرایط کنونی ممکن هم نیست، با آنها از راه مدارا، مصاحبه، و مصالحه پیش رفت. روشی که تمام موسسات خیریه بین المللی در افغانستان آنرا راه معقول دانسته اند - نه با خاطر تائید طالبان، بلکه به حیث یگانه گزینه که میسر است. این کار خانم سراج به تبر مخالفینش دسته داد و او را به جرم «لابیگر» طالبان متهم کرده، «تروریست»، «خواهر طالب»... خواندند تا این کار را مصداق توجیه حمایت او از طالبان قلمداد کرده جلواتمام پروسه اهدای جایزه نوبل را بگیرند.

موضعگیری زنان در برابر خانم سراج به سبب طرفداری او از مصالحه و مباحثه (حتی با طالبان) با خصلت صلحگرایی ذاتی و فطری زن در تناقض است. مردانگی را در جنگ و ستیز تعریف میکنند، ولی زن که حیات بخش و پرورنده حیات است باید از موضع مصالحه جانبداری کند، نه از مقاومت های

مسلحانه پی در پی که از ده‌های خونخوار آن در این نیم قرن گذشته صدها هزار پسر و برادر و پدر و شوهر زن افغان را بلعید و از دختر و مادر، و خواهرش کس نام نبرد.

با این موضعگیری سیاسی دادخواهی حقوق مدنی که محور مبارزه زنان بود ماهیت و مشروعیت خود را از دست داد و قربانی تبلیغات سیاسی ضد طالبان گردید که معمولاً «سرگرمی» مردها است. به این ترتیب متأسفانه، هم زن ناخودآگاه در خدمت مرد قرار گرفت و هم مبارزه زن حربه سیاست مردها شد.

علیرغم این اتهامات خانم محبوبه سراج در صدر کاندیدان جایزه صلح نوبل قرار گرفت و با گذشت هر هفته احتمال بردن جایزه اش بیشتر میشد و آن هم روی یک دلیل اساسی. اینکه در کشور ناروی برای اینکه با اهدای جایزه صلح نوبل توجه جهانیان دوباره به داعیه مبارزات دادخواهی زنان افغانستان معطوف شود کمیته جایزه صلح نوبل طبق معمول به پیشنهاد مؤسسه تحقیقات صلح اوسلو The Peace Research Institute Oslo (PRIO) واقع زیاده گذاشت و Henrik Urdal رئیس این مؤسسه نامزدی محبوبه سراج و نرگس محمدی را به صفت یک کاندیدای مشترک از دو کشور مختلف پیشنهاد کرد تا امکان بدست آوردن آرای اکثریت برای این نامزدی مشترک تضمین شود. برانزنگی این کاندیدای مشترک سراج-محمدی در مقایسه با کاندیدان دیگر از لست نهایی کاندیدان هویدا است:

1) Narges Mohammadi and Mahbouba Seraj

2) Victoria Tauli-Corpuz and Juan Carlos Jintiaich

3) International Court of Justice

4) Kyaw Moe Tun and Myanmar's Unity Consultative Council

5) Human Rights Data Analysis Group

<https://www.prio.org/nobelshortlist/2023>

با درک این واقعیت، به دست آوردن اولین جایزه صلح نوبل برای افغانستان به نام محبوبه سراج همراه با نرگس محمدی تضمین شده به نظر می‌رسید و صرف منتظر مراسم اعلان آن بودند.

قبل از هفته اول اکتوبر که قرار بود جایزه صلح نوبل اعلان شود، نام خانم سراج و نرگس محمدی پیوست در لست نهایی در مطبوعات پخش شد. با تأکید و اصرار باید گفت که کاندیدای خانم سراج در رقابت با خانم محمدی نبود که بُردن یکی باختن آن دیگری محسوب شود، بلکه هردوی آنها باهم برنده می‌شدند. هدف این بود که امیدی برای بهتر شدن وضع مدنی میلیون‌ها زن اسیر استبداد مذهبی در دو طرف مرز ایجاد شود. پس این یک مبارزه مشترک بود و حاصل آن افتخار مشترک در راه اعاده حقوق مدنی و حرمت به کرامت انسانی زن در دو کشور همسایه.

صرفنظر از این که بُردن جایزه صلح نوبل از طرف خانم نرگس محمدی با طبع بیگانه پرستی بعضیها سازگار به نظر می‌رسد و نه بُردن جایزه صلح نوبل از طرف خانم محبوبه سراج به آسیاب تعصب بعضی‌های آب میریزد، جایزه صلح نوبل را باید به ذات خود گرامی داشت.

ولی به همان اندازه که زنان و مردان ایران امروزی پیوسته و پیهم از کاندیدای نرگس محمدی پشتیبانی و حمایت کردند، برعکس گروه خاص زنان «فعال» افغان در اروپا برای شخصیت کشی خانم سراج از هیچ کوششی دریغ نکردند. چنین خود ستیزی در تاریخ جوایز نوبل سابقه نداشت که مردم یک کشور کاندید کشور خود را اینقدر تخریب کنند: یک عریضه عنوانی کمیته جایزه صلح نوبل برای جمع آوری امضا از سویدن زیر عنوان «خطرات ناشی از کاندیدای محبوبه سراج» پخش شد که بی‌سوادی و سطح پائین امضا کنندگان محدود آن از تبصره‌های مزخرف و اتهامات مضحک آنها پیدا است. اقل

دو نامه از طرف یک ائتلاف پنج سازمان زنان افغانستان که هویت اصلی یا جعلی آنها هنوز آشکار نشده مبنی بر مخالفت شان با نامزدی خانم سراج برای جایزه صلح نوبل به کمیته جوایز نوبل فرستاده شد. در آخرین روز اعلان جایزه بیش از دوصد ایمیل پیهم به شکل یک حمله سایبرنتی به کمیته جوایز صلح نوبل فرستاده شد که حاکی از جنجال برانگیز شدن مسأله بود.

"وقتی شما کشور خود را لایق این افتخار نمی دانید، ما را دیگر تعصبات نژادی خود نسازید."

کمیته جایزه نوبل برای جلوگیری از آشوب در آخرین دقایق نام محبوبه سراج را از جایزه مشترک حذف کردند و جایزه صرف به خانم نرگس محمدی تعلق گرفت.

کاندیدای خانم سراج در رقابت با خانم محمدی نبود. اینجا مسأله برنده و بازنده جایزه مطرح نبود، زیرا هردو زن برنده تلقی می شدند و رسانه ها هم با آن به طور یک عمل انجام شده عمل می کردند. ولی در اثر زحمات خستگی ناپذیر شباروزی زنان افغان در خارج از کشور نام زن افغان که در واقع جایزه صلح نوبل را به دست آورده بود حذف شد. به این ترتیب زن ستیزی زن در مقابل زن از زن ستیزی مرد در مقابل زن سبقت جست و جایزه را به دست آورد.

قربانی این شعبده بازی متعصبین مردم افغانستان اند که طراحان این کمپاین با موضعگیری مترادف شان با خود منکران «من افغان نیستم»، افغان نبودن خود را ثابت ساختند. تا کنون زنان هیچ کشور جهان به منظور تحریم هموطن زن شان از گرفتن جایزه نوبل این قدر زحمت نکشیده بودند. بیشتر از همه بازنده این بازی زنان افغانستان هستند که در جنگهای نیم قرن گذشته قیمت گرانی پرداختند. مردم افغانستان مثل جوامع متمدن دگر میدانند که مشکلات خود را باید از راه صلح حل کنند، نه از راه جنگ. زنان افغانستان با خون جگر گوشه های خود پیوسته قیمت جنگ را پرداخته اند و حال قیمت صلح و جایزه صلح را هم می پردازند.

در نبود جهانی بی گسترده سیاست مداران مردسالار افغان، هردو طرف بحران سیاسی زنها را برای اهداف سیاسی خود استعمال می کنند. طالبان زنها را زیر نقابهای سیاه به تظاهرات مصنوعی به راه می اندازند و مخالفین طالبان زنها را در جهان غرب وسیله زن ستیزی و تعصبات قومی زنانه بر علیه زن می گمارند.

جایزه صلح نوبل میتواندست برای تمام افغانستان یک افتخار بزرگ باشد. مهمتر از آن افتخار جایزه نوبل از طرف یک زن افغان میتواندست برای طالبان، که به هر در و دیوار مجامع بین المللی می کوبند، قویترین نقطه فشار باشد، که در اثر چنین فشار اختناق و ظلمت آنها بر مردان و زنان کشور اگر کاملاً برطرف نمی شد، اقل از شدت آن کاسته می شد. حال که خود ریشه خود را به تیشه زدند، بدیهی است که دگران هم ما را فراموش خواهند کرد. زنان افغان که نباید سیئه سر پنداشته میشدند، حال در اثر دسیسه مرموز سیئه رویان متعصب، سیئه روز و سیئه بخت هم شدند. مگر از بیگانه توقع داشته باشیم که در غم ما اشک بریزد؟
